

دین و دموکراسی

در گفت و گو با آیه الله محمد رضا مهدوی کنی

ضمن تشکر از حضرت عالی که دعوت فصلنامه را پذیرفتید، همان طور که مستحضر هستید یکی از مسائل فکری مورد بحث در مجامع علمی و سیاسی جهان امروز و کشور ما پرسش از رابطه بین دین، و به طور خاص در جامعه ما دین اسلام، و دموکراسی است. برخی از افراد و گروه‌ها به بهانه حمایت از دین، دموکراسی را از صحنه خارج می‌کنند. برخی متقابلاً با انگیزه دفاع از دموکراسی دین را حذف می‌کنند و یا آن را به عرصه‌های فردی و حداقلی سوق می‌دهند. به نظر حضرت عالی به عنوان یک فقیه و صاحب نظر در مسائل اسلامی و هم کسی که سال‌ها درگیر مبارزه با استبداد، دیکتاتوری و استعمار بوده و تلاش‌های زیادی در جهت به ثمر رسیدن نظام اسلامی به رهبری امام خمینی علیه السلام داشته است، چگونه می‌توان به این مسأله نگرینست؟ آیا می‌توانیم از نوعی تلائم میان دین اسلام و دموکراسی سخن بگوییم؟

آیه الله مهدوی کنی: به نظر من دموکراسی به معنای واقعی در هیچ جای دنیا وجود ندارد. اگر هم باشد، دموکراسی هدایت شده است که بدون آن عملاً هرج و مرج پیش

می‌آید و ما معتقدیم که آمدن انبیا و لزوم بعثت آنان نیز نه برای سلب اختیارات از مردم بلکه برای هدایت آنها بوده است؛ بنابر این اعتقاد به لزوم دین و اعتقاد به حاکمیت دینی معنایش نفی آرا و اختیارات مردم نیست، ولی این نکته را اثبات می‌کند که مردم نیاز به هدایت و راهنمایی دارند و این نیاز در هیچ دوره از حیات بشر از میان نرفته و نمی‌رود و جامعه بشری من حیث المجموع هیچ‌گاه به بلوغ کامل، علماً و عملاً، نخواهد رسید، زیرا خدا می‌فرماید: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ»* و قرآن و انبیا آمده‌اند تا مردم را با کتاب و بینات و میزان راهنمایی کنند تا قیام به قسط کنند، «ليقوم الناس بالقسط».**

ما معتقد به دمکراسی هدایت شده هستیم، گر چه برخی از افراد نمی‌خواهند این مطلب را بپذیرند، ولی در تمام دنیا، چه بخواهند و چه نخواهند، مردم را به طریقی هدایت می‌کنند که ناخود آگاه به آن سو می‌روند و گمان می‌کنند که آرای خود را در صندوق ریخته‌اند؛ البته چنانچه این هدایت درست باشد و از روی علم و ایمان و صداقت انجام شود، بهترین راه هم همین است و آرا را کردن مردم به آرا و افکار اکثریت همان است که قرآن مجید می‌فرماید: «وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»***.

البته اگر مکتب لائیسیم و سکولاریسم را بپذیریم و برای دین در حوزه حکومت و امور اجتماعی حقی و نظری قائل نباشیم، در واقع دمکراسی به معنای غربی آن معنا پیدا می‌کند. گر چه در هیچ جای دنیا دمکراسی به معنای واقعی وجود ندارد، ولی با فرض لائیسیم ممکن است خواست ملت، یعنی اکثریت را مطلقاً معتبر دانست، گر چه آن هم هیچ دلیل منطقی و فلسفی ندارد که نظر اکثریت مطلقاً برای اقلیت و آنها که رأی نداده‌اند و یا حق رأی ندارند متبع باشد مگر آن که آن را به عنوان یک ضرورت بپذیریم.

چنان که امروزه گروهی از طرفداران دمکراسی با صراحت با استبداد اکثریت نیز

***. هود (۱۱) آیه ۸۰.

* آل عمران (۳) آیه ۱۴.

*** انعام (۶) آیه ۱۱۶.

مخالفت کرده و معتقدند اعمال نظر اکثریت باید به حداقل برسد؛ همان طور که دینداران طرفدار دموکراسی نیز دربارهٔ دخالت دین در امور اجتماعی و سیاسی به حداقل اعتقاد دارند، یعنی به پاس احترام دین و دینداران و به پاس رعایت حقوق مردم، دین را مطلقاً نادیده نمی‌گیرند، لکن دخالت شریعت در شؤون عمومی را به حداقل ممکن تقلیل می‌دهند تا تعارضی میان دین و خواست ملت پیش نیاید و این خود نوعی تعامل و تساهل است که در ادارهٔ امور اجتماع باید مراعات شود: تعاملی میان دین و دموکراسی و تساهلی در احکام و مقررات اجتماعی که در دین وجود دارد تا جایگاه دین و تقدس آن همواره محفوظ مانده و از سوی دیگر، آزادی‌های مردم نیز در حد معقول رعایت شود. این بالاترین توجیهی است که دینداران طرفدار دموکراسی و آزادی در سازش میان دین و دموکراسی و آزادی بیان کرده‌اند. خلاصه در این مصالحه باید هر دو طرف دست از تعصب و سخت‌گیری بر دارند و عملاً نوعی تساهل و تسامح را گزینش کنند که نظام اجتماعی و حقوق عمومی و کرامت همه شهروندان در این نظام محفوظ بماند و هیچ‌کسی احساس مظلومیت و محرومیت از حقوق مشروع خود نکند.

بدین ترتیب تنها راه حل برای رفع تعارض دین با خواست اکثریت، عنصر تساهل و تسامح در اجرا و عمل است، یعنی هیچ مبنای نظری در این جا وجود ندارد. آیا جناب‌عالی این توجیه را می‌پذیرید؟ آیهٔ الله مهدوی کنی: توجیهی که مورد پذیرش این جانب است این است که ما باید مسائل را از یکدیگر تفکیک کنیم و هر چیز را در جایگاه خود قرار دهیم. توضیح آن که در یک نظام دینی و حکومت اسلامی موضوعات و مسائلی به ترتیب اولویت مطرح است که هر کدام در جایگاه خود از اهمیت خاصی برخوردار است و هیچ‌یک را نمی‌توان از جایگاه خود به جای دیگر منتقل کرد.

موضوع و مرحله اول، اصل دین و شریعت و آورنده آن به عنوان پیامبر و رسول خداست؛ در این مرتبه، اصول و معارف و مقرراتی از سوی خداوند متعال توسط پیامبر ابلاغ شده و این اصول و مقررات حاوی اصول و فروعی است که به شؤون

فردی، اجتماعی، عبادی، اقتصادی، سیاسی و قضایی جامعه نظر دارد. مرحله دوم، پذیرش و ایمان مردم است؛ اگر مردم ایمان نیاورند، نظامی تشکیل نخواهد شد.

مرحله سوم، اجرای احکام است؛ اجرای احکام خواه ناخواه نیاز به مجری دارد، چون اولاً، این احکام مطلوب شارع مقدس است و ترک آن و معطل ماندن آن نقض غرض شارع است؛ ثانیاً، اجرای این احکام در مجموع، به خصوص آنچه مربوط به تنظیم روابط اجتماعی است، از عهده افراد خارج است و نیاز به اعمال قدرت و سیاست دارد؛ قدرت و سیاستی که در قالب یک نظام حکومتی و اداری و سیاسی دینی متشکل شده باشد، یعنی مبتنی بر اصول و مقررات دینی باشد.

مرحله چهارم، تشکیل حاکمیت متناسب با این نظام است؛ بدون تردید حاکمیت متناسب با آن نظام، حاکمیتی است متشکل از افراد معتقد به نظام و در رأس آن فردی است برجسته، عالم و عامل به اصول و فروع و عادل و مدیر و مدبر که با علم و عمل بتواند چنین نظامی را رهبری و هدایت کند.

مرحله پنجم، انتخاب یا انتصاب حاکم است؛ بدیهی است که در زمان پیامبر ﷺ و ائمه معصومین رهبری حاکمیت از طریق انتصاب الهی بوده است و پذیرش مردمی امری نشأت گرفته از ایمان و اراده دینی آنان بوده و هیچ‌گونه زور و قهر در آن معمول نمی‌شده است. گر چه پذیرش و بیعت و تأیید و پشتیبانی مؤمنان در تشکیل نظام و اجرای احکام و مقررات آن نقش اساسی داشته و از ارکان آن است، اما مشروعیت نظام مبتنی بر پذیرش مردم نیست و این از مسلمات تشیع است؛ البته اهل تسنن پس از پیامبر ﷺ در مورد ائمه اطهار علیهم‌السلام چنین اعتقادی ندارند و در زمان حضور ایشان قائل به انتخاب و بیعت هستند.

در خصوص مشروعیت سیاسی نظام بین علمای اسلام اختلاف است؛ برخی از علمای معاصر شیعه بر خلاف نظر مشهور شیعه، مشروعیت حاکمیت و قدرت را حتی در مورد ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز مبتنی بر پذیرش مردم و آرای آنان دانسته‌اند. اینها مسأله امامت به معنای رهبری و هدایت دینی را با امامت به

معنای رهبری اجتماعی و ولایی از هم تفکیک کرده، اولی را انتصابی و الهی و دومی را مردمی و انتخابی قلمداد کرده، حتی مشروعیت حکومت حضرت علی علیه السلام را به آرا و انتخاب و بیعت مردم مبتنی می‌دانند. نظر حضرت عالی در این باره چیست؟

آیه الله مهدوی کنی: در واقع این افراد معتقدند در ۲۵ سالی که حضرت علی علیه السلام مورد قبول عامه واقع نشدند، برای حکومت و امامت، ایشان امام به معنای حاکم و والی نبودند، هر چند رهبری علمی آن حضرت برای همه مسلمانان مقبول بوده و مسائل و مشکلات دینی را از ایشان استفتا و استفسار می‌کردند و حتی عمر، خلیفه دوم، با آن حضرت مشورت می‌کرد و بارها در این مورد گفته بود: «لولا علی لهلک عمر»،* یعنی خلیفه دوم نیز به اعلمیت حضرت علی اعتراف داشت. آنچه مورد اختلاف بود، مسأله حاکمیت و ولایت بود که آنها تا پیش از قتل عثمان برای حضرت علی چنین حقی را قبول نداشتند. این نظری است که برخی با صراحت و احياناً با کنایه و اشاره آن را پذیرفته و به عقیده حقیر مسلمات شیعه را انکار کرده‌اند. اگر این نظر درست باشد دیگر اساسی برای تشیع باقی نمی‌ماند و این همه مباحثات و مناظرات و بحث‌ها و مناظرات و کتاب‌ها و جنگ‌ها و شهادت‌ها و ایثارها موردی ندارد و آیا مسأله یا موضوع مورد تنازع و اختلاف در این ۱۴۰۰ سال تنها در حد یک بحث تاریخی بوده که مردم چرا در مقام انتخاب حضرت علی را انتخاب نکردند که اگر او را انتخاب می‌کردند بهتر بود و به عبارت دیگر انتخاب حضرت علی انتخاب افضل بود و حال که انتخاب نکردند خیر کثیری را از دست دادند، ولی پس از آن که ابوبکر را برگزیدند، خلیفه و حاکم واقعی و قانونی او بود و حضرت علی با عدم استقبال عمومی مواجه شد و مشروعیت و مقبولیت خویش را از دست داد؛ به عبارت دیگر «باز نیافت» و قهراً امامت و ولایت ایشان قانونی نبود تا روزی که مردم آمدند و با ایشان بیعت کردند، آن‌گاه ولایت حضرت قانونی و مشروع شد؛ از این روست که خود فرمود:

لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاؤا علی

كظة ظالم و لاسغب مظلوم لألقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بكأس أولها؛* اگر شما نیامده بودید و با یاری شما حجّت بر من تمام نمی‌شد و خدا بر علما عهد نگرفته بود که بر ستمکار شکمبارہ بخروشدند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، من رشته خلافت را رها می‌کردم و سرانجام آن را با همان کاسه آغازش سیراب می‌کردم (پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم).

گروهی از اینان قصه غدیر خم (معرفی پیامبر ﷺ حضرت علی را به عنوان «ولی امت») را به عنوان نصب نپذیرفته و آن را معرفی نامزد جهت خلافت و ولایت بر مسلمانان تعبیر و تفسیر کرده‌اند. اینان می‌گویند مردم کاندیدای (نامزد) رسول الله را انتخاب نکردند و دیگری را روی مصالح امت برگزیدند، اینها اظهار می‌دارند امت اسلام با این انتخاب، خود را از خیر وجود حضرت علی که افضل و نامزد رسول الله ﷺ بود محروم کردند، لکن گناهی مرتکب نشدند، بلکه تارک فضیلت شدند و افضل را ترک کردند و فاضل را برگزیدند. به گمان اینان مردم کار مستحبی را ترک کردند نه امر واجبی را. ابن ابی‌الحدید معتزلی که خود از این گروه است، در شرح خود بر نهج البلاغه می‌نویسد: «الحمد لله الذي فضل المفضل على الأفضل» یا «فضل الفاضل على الأفضل»؛** خدا را شکر که مفضل (مرجوح) را بر افضل و ارجح برتری داد یا فاضل را بر افضل برتری داد.

ابن ابی‌الحدید طبق این گفتار پای خدا را نیز در میان کشیده و نعوذ بالله خدا را در این امر قبیح و ناپسند شریک قرار داده که خداوند ترجیح مرجوح کرد و کاری غیر عقلانی انجام داد یا دست کم این کار غیر عقلایی و ناپسند را امضا و تنفیذ کرد. طرفداران این فکر احیاناً زبان به نصیحت گشوده و شیعیان را پند می‌دهند که جریان‌های تاریخی را در جای خود دفن کنید و مسائل گذشته را دوباره زنده نکنید و زمینه جنگ و نزاع میان مسلمانان را فراهم نیاورید که در صدر اسلام حوادثی بوده که گذشت و خیر و شرش برای آنهاست که بودند و رفتند و اینک نه علی وجود

* محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۹۷. ** ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، دیباچه.

دارد و نه عمر که ما درباره حقایق آنها بحث و مجادله کنیم، آنها خود با هم ساختند و سازش کردند و مصالح اسلام را در این دیدند که با هم مصالحه کنند و رأی ملت را بپذیرند، ما هم باید آن مسائل را به زمان خود و صاحبان آن واگذار کنیم و به وظایف خود در اوضاع و احوال کنونی بیندیشیم. در حالی که بدون تردید ائمه معصومین (عترت و اهل البیت) دارای امامت و رهبری علمی بودند که این گونه رهبری را شخص پیامبر اکرم بارها و در محافل و مجالس گوناگون به آن تصریح کرده و حدیث مورد اتفاق شیعه و سنی «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي لن يفترقا حتى يردا على الحوض ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا أبداً»* بیان این حقیقت است که قرآن و عترت از یکدیگر جدا نبوده و هرگز از هم جدا نمی شوند تا روز قیامت، و اگر مسلمانان بخواهند گمراه نشوند باید این دو را با هم داشته باشند. این حدیث دست کم مرجعیت علمی و دینی عترت و اهل بیت را با تأکیدات فراوان تثبیت می کند و مسأله نامزدی یا قضیه تاریخی و حادثه مقطعی نیست که به بهانه های گوناگون آن را نادیده بگیریم، این یک حقیقت است که پیامبر به عنوان رسول الله که «لا ينطق عن الهوى» برای مسلمانان بیان کردند. جدا نبودن این دو در تمام ادوار زندگی بشر، به عقیده ما، حاکمیت بی چون و چرای هر دو را گوشزد می کند، لکن اگر مامشات کنیم حداقل رهبری و مرجعیت دینی اهل بیت به یقین برای همیشه ثابت می ماند. چگونه است که برادران اهل سنت به حدیث معاویه و به رفتار امثال او استناد می جویند و حتی به کلام مغیره بن شعبه و ابوهریره اعتماد می کنند، ولی این همه حدیث و تفسیر و تبیین شریعت را از امامان اهل بیت نادیده می گیرند و اهل بیت را از قرآن جدا می کنند.

بخاری در صحیح از همه اصحاب و تابعین و تابعین تابعین حدیث نقل می کند، ولی از امام صادق عليه السلام یک حدیث هم نقل نمی کند - با این که در زمان امام صادق می زیسته است؛ تازه می گوید: «وفي النفس منه شيء؛ من درباره امام صادق شک و

شبهه‌ای دارم». این جاست که انسان نمی‌تواند به این بزرگان حدیث اعتماد کند که حدیث معاویه یا ابوهیره یا عمرو بن العاص را بر حدیث امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام ترجیح می‌دهند.

این بحث‌ها پس از تأسیس و استقرار جمهوری اسلامی در ایران در چارچوب نظریه ولایت فقیه ظهور و بروز کرد و به طور جدی ذهن محققان و اندیشمندان سیاسی را مشغول کرد و در نهایت به طور کلی سه تئوری متفاوت شکل گرفت: برخی قائل به انتخاب حاکم، گروهی قائل به انتصاب و دسته سوم بر مشروعیت مرکب از انتخاب و انتصاب تأکید کرده‌اند، حضرت عالی به این مسأله چگونه نگاه می‌کنید؟

آیه الله مهدوی کنی: همان‌طور که شما اشاره کردید، طرح این‌گونه مباحث پس از انقلاب اسلامی، بی‌ارتباط با مسأله ولایت فقیه نیست که امام راحل آن را مطرح فرمود و آن را اساس حکومت اسلامی دانست. طرح ولایت انتخابی ظاهراً برای آن بوده که مسأله ولایت مطلقه فقیه زیر سؤال برود، زیرا مسأله ولایت بنا بر انتخاب مردم و اناطه مشروعیت آن به آرای اکثریت، خواه ناخواه محدود به خواست مردم و محدوده آن نیز به اراده ملت مبتنی خواهد شد و ولی فقیه هیچ‌گاه بر خلاف خواست و اراده ملت نمی‌تواند حکمی صادر کند و اگر صادر هم بکند در صورتی که بر خلاف اراده ملت باشد مشروعیت نداشته و ارزش قانونی ندارد. اینان در این باره به قانون اساسی و پاره‌ای از بیانات حضرت امام تمسک می‌کنند و به طور کلی اصل ولایت را ذاتاً منکرند مگر آن که مردم بخواهند. در نظر اینها هیچ‌کسی از طرف خداوند حق حاکمیت ندارد و حکومت الهی امری نادرست و منتهی به استبداد می‌شود، زیرا حکومت الهی و انتصابی و نیابی از سوی امام عصر علیه السلام خارج از دسترس مردم و نظارت عمومی است و حاکمیت بدون نظارت عمومی لااقل در غیر معصومین منتهی به زور و استبداد و خودکامگی خواهد شد و نظارت عمومی در صورتی امکان دارد که رهبر و حاکم را مردم انتخاب کنند و مردم نیز بتوانند در شرایط خاص او را عزل کنند و در مواردی کارها و اقدامات او را نقد کنند و از او پاسخ بخواهند. ظاهر امر در این دیدگاه این است که ناخودآگاه گروهی از طرفداران انقلاب با مخالفان هم فکر و هم

صدا شدند و لکن در پشت پرده دشمنان خارجی و داخلی انقلاب می‌خواستند روحانیت را منزوی کنند و دستشان را از حکومت کوتاه کنند. برخی از گروه‌های مدعی ملی - مذهبی می‌گویند: ما با حکومت و نظام دینی مخالف نیستیم، ولی با حاکمیت دینی مخالفیم، یعنی می‌پذیریم که حکومت مجری احکام اسلام باشد، ولی حاکمیت دینی که مظهر آن روحانیت و فقها و متدینان و حزب اللهی‌ها باشند قبول نداریم، زیرا این‌گونه حاکمیت به انحصارطلبی و استبداد منتهی می‌شود، دولت تحت هر شرایطی باید منتخب مردم باشد و هیچ‌گونه تقدس مذهبی نداشته باشد، حکومت روحانیت مانند خود روحانیت در میان ملت متدین ایران با نوعی تقدس و تکریم و احترام همراه است و همان‌گونه که دین برای مردم مقدس است روحانیت نیز به دلیل دین‌مداری و دفاع از دین از تقدس برخوردار است و روحانیت با این فرض نقدناپذیر است و هرگاه حکومت مصون از نقد و انتقاد باشد به خود کامگی می‌رسد؛ پس حکومت اسلامی لزوماً با حاکمیت دینی و روحانی نباید ملازم باشد، در نتیجه این گروه به اصطلاح ملی - مذهبی نیز با مخالفان انقلاب و دشمنان اسلام در طرد روحانیت و کشاندن آنان به انزوا و محدود کردن فعالیت آنها به مسجد و محراب و امور عبادی و فردی هم صدا و همراه هستند و در این عقیده با هم مشترکند، یعنی آن چیزی را می‌خواهند که دشمنان اسلام و ایران در مراحل و ادوار مختلف تاریخ انجام دادند که با انزوای روحانیت، کشور را زیر نفوذ بیگانگان در آوردند. متأسفانه ما از تاریخ عبرت نمی‌گیریم و گذشته‌ها را تکرار می‌کنیم که «من جرّب المجرب حلت به الندامة». در واقع اینان نیز به نوعی لائیسزم و حکومت سکولار ملتزم هستند. اگر چه در ابتدا دم از دین و طرفداری از دین می‌زنند و این تز، اگر نگوییم به عمد، لااقل از روی اشتباه و فریب به انزوای اصل دین از جامعه (روابط اجتماعی) منتهی شده و به عزلت دین از متن اجتماع خواهد انجامید. اصولاً نظام دینی (حکومت دینی) با حاکمیت دینی متضایف و متلازمد، مگر می‌شود غیردین‌مداران پاسداران دین باشند، اگر چنین چیزی امکان داشت تاریخ اثری از آن را نشان می‌داد.

امام راحل مکرر می‌فرمودند: «مجلس شورای اسلامی در رأس امور است»، و

این یک حقیقت است، ولی واقعیت این است که حکومت در رأس امور است، زیرا زمام همه امور عملاً در دست دولت است، قدرت و پول در دست اوست، مجلس را هم او می‌سازد، او می‌تواند جامعه را به هر سو که بخواهد ببرد. همان گونه که اینها از ولایت فقیه انتصابی اظهار بیم و هراس و نگرانی می‌کنند، ما از حاکمیت غیردینی به مراتب بیشتر هراسناکیم. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «صنّفان من أمتي إذا صلحا صلحت أمتي و إذا فسد فسدت أمتي».*

بنابراین ما و اینان در این نگرانی مشترکیم و به دنبال راه چاره می‌گردیم. آنان راه چاره را در فرار از روحانیت و پناه بردن به دشمنان روحانیت و دست کم به مخالفان حاکمیت آنها می‌جویند، گر چه امکان دارد این راه را ناخودآگاه انتخاب کرده باشند و ما راه چاره را در پناه بردن به روحانیت متعهد و رهبری فقیه عادل و مردم حزب الله و نظارت و پاسداری آنها می‌بینیم.

بنابراین نظام دموکراسی غربی برای کشورهای اسلامی نه قابل اجراست و نه مفید، یعنی نسخه حکومتی آنها برای کشورهای اسلامی، چون در چارچوب پیش فرض‌ها، اندیشه و جغرافیای سیاسی خودشان تدوین شده است، در جامعه اسلامی ایران قابل اجرا نیست؟

آیه الله مهدوی کنی: دقیقاً همین طور است؛ در واقع ما از چند جهت با کشورهای غربی متفاوتیم:

۱. ما مسلمانیم و دین ما دینی است چند بعدی: فردی، اجتماعی و سیاسی، و غربی‌ها نوعاً مسیحی هستند که دین آنها به امور دنیوی و اجتماعی توجهی ندارد.
۲. ما معتقدیم دولت باید حافظ و مجری حدود اسلام باشد و با اجرای حدود الهی امر به معروف و نهی از منکر، احکام خدا را پاس بدارد.
۳. ایران به جهات گوناگون مطمع نظر بیگانگان است.
۴. کشور ما در اثر مظالم دولت‌های استبدادی و نالایق و ناصالح سابق، دست کم

* شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۸۳.

در یک قرن اخیر، از قافله تمدن بشری عقب مانده و به دنیا و نوآوری‌ها و فن‌آوری دیگران نیازمندیم و این نیاز احیاناً به استقلال ما ضربه می‌زند و در مواردی ما را محکوم و مغلوب دشمن می‌کند.

۵. امروزه دنیا به منزله دهکده کوچکی درآمده و از تهاجم فرهنگی و فشار اقتصادی و نظامی در امان نیستیم.

۶. ما وارث نابسامانی‌های فرهنگی و اقتصادی فراوانی هستیم که اصلاح آن به زمان و حوصله نیاز دارد.

۷. کشور ما از لحاظ جغرافیایی امتیازات و مشکلات فراوانی دارد و به همین سبب دچار ناامنی و بحران شده‌است. دشمنان ما حتی همسایگان ما که به ظاهر مسلمانند ما را راحت نمی‌گذارند، و وجه تمایزاتی از این دست که ما را از کشورهای غربی متمایز و متفاوت می‌کند.

بنابراین نسخه‌ای که دیگران برای اداره امور کشورهای خود پیچیده‌اند به درد ما نمی‌خورد. باید نسخه‌ای متناسب با نظام و اوضاع و احوال خویش بیچیم. علاوه بر این، دموکراسی و مردم‌سالاری به معنای غربی آن، با اعتقادات ملت ما سازگار نیست و افزون بر آن که در هیچ جای دنیا به طور مطلق وجود ندارد، برای کشوری مانند کشور ما با خصوصیتی که ذکر شد کار ساز نیست. من معتقدم چنین دموکراسی و چنان نسخه‌ای به هرج و مرج و ملوک‌الطوایفی منتهی شده و سرانجام کشور و دین و دیانت همه را به باد فنا می‌دهد و سرانجام به دیکتاتوری مانند دیکتاتوری رضاخان و یا لاقل دیکتاتوری نظامی ترکیه و الجزایر و پاکستان منتهی می‌شود که به نام دموکراسی و مردم‌سالاری یا حکومت مردمی و لائیک، عده‌ای از نظامیان طرفدار غرب رابر مردم مسلط می‌کند که آرای اکثریت مسلمان را آشکارا زیر پا می‌گذارد و رهبران مذهبی را به زندان می‌افکند، حتی نمی‌توانند رو سری و حجاب یک خانم نماینده را تحمل کنند، بلکه حجاب یک دانشجو را نیز تحمل نمی‌کنند.

به نظر می‌رسد امام خمینی برای حل تعارض دین و دموکراسی چارچوب ویژه‌ای را که در قالب جمهوری اسلامی تبلور یافته است ارائه کردند، از ویژگی‌های مهم این راه حل، جمع بین حقوق الهی و مردمی است. حضرت عالی درباره مبانی، دلایل و انگیزه‌های این راه حل چه نظری دارید؟

آیه الله مهدوی کنی: امام خمینی با توجه به اوضاع موجود و روابط ما با جهان اسلام و دنیای غرب، با اختیارات شرعی و قانونی که به لحاظ نیابت از امام عصر - روحی‌له‌الفداء - و پذیرش عمومی داشتند نظامی را ترسیم کردند که دارای هر دو مشروعیت شرعی و قانونی باشد. از طرفی رهبری باید به تصدی و ولایت مجتهدی جامع الشرایط و مدیر و مدبر و شجاع به نیابت عامه از سوی امام زمان علیه السلام و با انتخاب خود مردم سامان پذیرد، یعنی رهبر از لحاظ شرایط و صفات و حاکمیت به صورت کلی از سوی ولی عصر - ارواحنا له الفداء - نصب می‌شود، لکن از سوی دیگر این مردمند که از میان فقهای زمان فردی را که اصلح می‌شناسند توسط خبرگان منتخب خود انتخاب می‌کنند.

در واقع امام نظریه انتصاب* و انتخاب را با هم معتبر دانستند که مسأله ولایت در زمان غیبت با دو پشتوانه شرعی و قانونی استوار می‌گردد.

جمع میان این دو عنصر شرعی و قانونی می‌تواند به یکی از دو جهت باشد:

۱. عقلایی کردن حکومت در اوضاع کنونی ایران و جهان؛

۲. احتیاط در امر ولایت که رعایت دیدگاه‌های سایر مجتهدان که قائل به ولایت عامه در زمان غیبت نیستند شده باشد و به عبارت دیگر، این احتیاط از یک سو به سبب رعایت آرای مردم و نظریه‌های موجود در مشروعیت قدرت و حکومت بود و از

* ما می‌دانیم که امام به ولایت عامه انتصابی اعتقاد داشتند و در بعضی کلمات خود تصریح کردند که آنچه در قانون اساسی آمده، حداقل اختیارات حاکم شرعی و مجتهد جامع الشرایط است و ولی فقیه همان اختیاراتی را دارد که رسول خدا داشت. در اواخر عمرشان من حضورشان عرض کردم که شما با این قانون اساسی با مردم پیمان بسته‌اید و با اعتقاد خودتان باید به پیمانتان عمل کنید. فرمودند: درست است من با مردم با این قانون پیمان بسته‌م، ولی این کار را با مامشات انجام دادم و حتی المقدور بر سر این پیمان هستم، لکن اگر برای اسلام و انقلاب احساس خطر کنم، این پیمان را قبول ندارم، زیرا حفظ نظام از اوجب واجبات است.

سوی دیگر، رعایت آرای آن گروه از فقهای شیعه که قائل به ولایت نیایی نیستند و تنها به دلیل حسبه ورود در امور اجتماعی را جایز و یا واجب می‌شمارند. علاوه بر آن، می‌توان رعایت برادران اهل سنت را که در ایران وجود دارند دخیل دانست که با پذیرش امت، مسأله برای آنها جنبه شرعی و قانونی پیدا خواهد کرد.

در این جا نظریه دیگری به منظور جمع میان دو عنصر انتصاب و انتخاب گفته‌اند که قابل دقت و بررسی است؛ ابداع کننده این نظریه می‌نویسد:

چنان که عدالت، فقاہت، تدبیر، شجاعت و... از جمله صفات و شرایطی هستند که شخص را به مقامی می‌رساند که ظرفیت پذیرش حق حاکمیت بر مردم را از جانب شارع پیدا می‌کند، حال اگر انتخاب از سوی مردم را نیز از جمله این صفات بدانیم، آن گاه در عین این که نصب حاکم کماکان مخصوص شارع خواهد ماند، حاکم منصوب الهی برگزیده مردم نیز خواهد بود به این صورت که خداوند کسی را برای حاکمیت بر مردم نصب می‌کند که علاوه بر صفات فقاہت، عدالت، تدبیر و شجاعت، منتخب مردم نیز باشد، در چنین حالتی حاکم هم منتخب مردم است و هم منصوب از جانب خداوند.

این جمع اگر دلیلی بر آن یافت شود به حسب ظاهر جالب می‌آید، لکن با این فرض در مواردی که مردم فقیه جامع شرایط فقاہت، عدالت، تدبیر، شجاعت و... را انتخاب نکنند او هیچ گونه ولایت و حق حاکمیت و اعمال ولایت نخواهد داشت و احکام وی لازم الاجرا نخواهد بود و ظاهراً این تحلیل و جمع با نظریه قائلان به ولایت فقیه سازگار نیست و حتی با دیدگاه‌های امام راحل که از روز اول نهضت خرداد ۱۳۴۲ برای خود به عنوان فقیه جامع شرایط نوعی ولایت شرعی قائل بودند منافات دارد، مگر آن که ما مسأله ولایت فقیه را دو مرحله‌ای تصویر کنیم: در مرحله نخست، فقهای عادل دارای شرایط (منهای انتخاب مردم) از باب حسبه در حد مقدور زعامت عامه را در دست می‌گرفتند و در این صورت ممکن بود فقهای متعدد در حوزه نفوذشان اعمال ولایت کنند و مؤمنان معتقد هم می‌پذیرفتند و مرحله دوم این که اگر مردم فردی را به زعامت قبول می‌کردند ولایت الهی به فرد منتخب تفویض می‌شد و دیگران در حیطة ولایت وی دخالت نمی‌کردند و یا حق نداشتند دخالت

کنند، و احتمال دیگر در حل منافات و تعارض فوق آن است که فقها در ادواری که ظاهراً حکومت و زعامت نداشتند چون از مقبولیت نسبی مردمی بر خوردار بودند به همان اندازه مشروعیت داشتند؛ پس در جمیع ادوار انتصاب و انتخاب ملازم یکدیگر بودند.

نتیجه آن که امام با این ترتیب و ترکیب (انتصاب و انتخاب) جمع بین دو حق کردند و آنچه موجب نگرانی بود «چه برای مؤمنان و معتقدان به اسلام و تشیع و ولایت فقیه و چه برای آنها که به این مسأله اعتقاد نداشتند» رفع کردند و مکرر می فرمودند ولایت فقیه به دیکتاتوری منتهی نمی شود، بلکه تضعیف ولایت فقیه و تضعیف روحانیت به دیکتاتوری منجر خواهد شد و می فرمودند پشتیبان ولایت فقیه باشید تا مملکتتان محفوظ بماند.

آیا اختیارات گسترده برای ولی فقیه موجب قداست حاکمیت و عدم امکان نظارت نمی شود؟
 آیه الله مهدوی کنی: مسأله نظارت و انتقاد که برخی به آن تکیه می کنند و یا مسأله قداست، اینها بهانه‌ای بیش نیست، اولاً، سال‌هاست مردم از علما و فقهای بزرگ تقلید می کنند و بسیاری از آنها هر چند حاکمیت نداشتند، لکن دارای قدرت و نفوذ فوق العاده در میان مردم بودند و هیچ‌گاه از این قدرت سوء استفاده نکرده به نفع مردم و دین از آن بهره جسته‌اند؛ ثانیاً، خود مردم بهترین ناظر اعمال رهبرند و چنانچه دیدند بر خلاف شرع و مصالح عمومی اقدام می کند او را منعزل دانسته و اطاعت او را واجب نمی شمارند؛ ثالثاً، حضور خبرگان رهبری که ناظر بر اعمال رهبر هستند، بهترین ضمانت اجرا در زمینه نقد و حتی عزل رهبر است.

البته ناگفته نماند، ما برای رهبر (ولی فقیه) عصمت قائل نیستیم که او را از هر گونه عیب و نقص و خطا و سهو مصون بدانیم. بروز سهو و خطا در پاره‌ای موارد نادر موجب نمی شود که رهبر از صلاحیت بیفتد، آنچه موجب عزل رهبر می شود آن است که در موارد مختلف تصمیماتی را اتخاذ کند که به ضرر اسلام و انقلاب و مردم باشد و تذکرات ناصحان و خبرگان را نپذیرد و خدای ناکرده خوی

استبداد بر او غلبه کند یا در اثر کهولت سن شرایط رهبری را از دست بدهد که در این صورت خبرگان امت و اهل حل و عقد باید رهبر دیگری با صلاحیت انتخاب کنند و اگر آنها هم به وظیفه خود عمل نکردند بر امت حزب الله لازم است وارد میدان شوند.

می‌توانیم از منظر دیگری نیز به نقش مردم در حکومت اسلامی و رابطه اسلام و دموکراسی بنگریم، منظور استفاده از عناوین «موضوعیت» یا «طریقت» رأی و نظر مردم است؛ به عبارت دیگر، آیا در عصر غیبت رأی مردم در تحقق حاکمیت سیاسی موضوعیت دارد یا طریقت؟ یعنی آیا حجیت با رأی مردم است یا احکام الهی؟

آیه الله مهدوی کنی: مسأله مرجعیت و رهبری دینی امری انتخابی نیست و به نظر این جانب در زمان غیبت هم این رهبری برای فقها امری انتصابی است و انتخاب مردم جنبه تشخیص و طریقت دارد به آنچه به صورت عام نصب شده است و حجیت فتوای مجتهد از انتخاب و پذیرش مردم نشأت نمی‌گیرد، گر چه رجوع به اهل خبره - رجوع جاهل به عالم - امری عقلایی است و اوامر شارع ظاهراً جنبه ارشادی دارد، لکن شرایط حجیت فتوای مفتی و مجتهد امری شرعی و مولوی است؛ بنابراین ولایت بر افتا در محدوده تعیین شده آن را از نوعی انتصاب بر خوردار می‌کند؛ چنان‌که در تشخیص و احراز صلاحیت‌ها از نوعی انتخاب برخوردار می‌کند؛ از این رو مجتهد در فتوا خواست مردم و مقلدان خود را هیچ‌گاه لحاظ نمی‌کند و اگر چنین کند از عدالت ساقط شده و جایز تقلید نیست. در حقیقت انتخاب مرجع تقلید از نوع انتخاب کارشناس و پزشک است؛ بدیهی است که کارشناس و پزشک به عنوان وکیل اظهار نظر نمی‌کند، بلکه به عنوان یک عالم و خبره و بدون هیچ التزامی به رضایت مراجعان اظهار عقیده می‌کند و تنها ایمان و اعتقاد مراجعه کنندگان پشتوانه نظر اوست؛ چنان‌که در مسأله تقلید و پیروی از رهبری دینی نیز با همین پشتوانه مقبولیت پیدا می‌کند.

آیا در مسأله قضاوت و فصل خصومت نیز این بحث قابل تعمیم است؟

آیه الله مهدوی کنی: بله، بدون تردید حق حاکمیت در حوزه قضاوت نیز مخصوص کسانی است که به قرآن و سنت بیشتر آشنا و آگاه باشند و ائمه در این جهت طبق حدیث تقلین و شواهد مهم تاریخی از دیگران اعلم بودند و در زمان حضور امام یا غیبت ایشان، فقهای مقبول و منصوب آنها از سوی آنها حق قضا و داوری داشته و دارند؛ فقهایی که راه و رسم قضا را از آنها آموخته باشند و مصداق «حَكَمَ بِحُكْمِنَا» باشند.

سیره علما و فقهای شیعه بلکه شیعیان این بوده که در این گونه امور به ائمه عدل از معصومان علیهم السلام و نواب آنها مراجعه می کردند. شیعیان دخالت حکومت ها یا مردم عادی را در این موارد صحیح نمی دانستند، مگر در موارد ضرورت و عدم دسترسی به حکام عدل، و این بهترین دلیل بر وجود نوعی ارتکاز شرعی در اذهان شیعیان بوده که از رهبران دینی خود دریافت کرده بودند؛ بنابراین ولایت و رضایت ائمه علیهم السلام در امور حسبی نه بدان جهت بوده که به عنوان یک واجب کفایی زمین افتاده آن را انجام می دادند، بلکه آن را ذاتاً و اصالتاً از اختیارات خود می دانستند که شخصاً یا توسط وکلا و نواب خود عملی می کردند و معمولاً از ارجاع امور به حکام جور و مخالفان منع می فرمودند.

برخی از اندیشمندان برای توضیح و تبیین این مسأله از دو اصطلاح «مشروعیت» و «مقبولیت» استفاده می کنند. مشروعیت از این منظر مربوط به مقام ثبوت است و در نتیجه الهی است، در حالی که مقبولیت در مقام اثبات مطرح می شود و منوط به حضور مردم است. به نظر حضرت عالی تفکیک این دو مقام تا چه حد می تواند راهگشا باشد؟ آیا در صدر اسلام می توان شاهدی برای این نوع تفکیک پیدا کرد؟

آیه الله مهدوی کنی: بله، ما معتقدیم مشروعیت ولایت معصومین علیهم السلام از جانب خداوند است، ولی مقبولیت آنها معلول دو عامل دیگر است: ۱. آگاهی از مظالمی که در جامعه بر مظلومان و مستضعفان وارد می شود؛ ۲. مقبولیت عمومی و بیعت و

نصرت مردم که اولی اصل مسؤولیت را توجیه می‌کند و دومی مسؤولیت را منجّز می‌کند؛ بنابراین در حکومت‌های الهی مشروعیت از جانب خداوند و مقبولیت از سوی مردم است، بر خلاف حکومت‌های عادی و نظام‌های دموکراتیک که مشروعیت و مقبولیت هر دو از مردم است، از این منظر هم می‌توانیم وارد بحث شویم. طبق مذهب شیعه مشروعیت ولایت معصومین علیهم‌السلام از سوی خداست، نه از سوی مردم؛ البته مقبولیت و مسؤولیت با بیعت و پذیرش عمومی حاصل می‌شود، یعنی در صورتی که مردم بیعت کنند، امام در مقام اعمال ولایت مسؤول است و حجت الهی بر وی تمام است؛ چنان‌که امام علی علیه‌السلام فرمود:

و لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی

کظة ظالم و لاسغب مظلوم لألقت حملها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس اولها.*

مسؤولیت علما در برابر حقوق عامه و حقوق مظلومان و دفاع از آنها با بیعت عمومی منجز می‌شود؛ از این رو حضرت به دو عامل تکیه می‌کند: ۱. وظیفه دفاع از حقوق مظلومان؛ ۲. بیعت و نصرت مردم که اولی، اصل مسؤولیت را توجیه می‌کند و دومی (بیعت) مسؤولیت را تنجیز می‌کند، برخلاف حکومت‌های عادی و نظام‌های دموکراتیک که مشروعیت را از مردم می‌گیرند.

ولایت فقیه - با قول به آن و به این که ولایت فقیه از باب نیابت امام معصوم است نه از باب حسبه - شبیه به ولایت معصومین است که مشروعیت آن از سوی خداوند است با نصب عمومی یا خصوصی معصومین که خلفای الهی هستند، ولی مسؤولیت و تنجیز آن با مردم محقق می‌شود، یعنی اگر مردم نپذیرند قهراً مسؤولیتی نیست که «لارأی لمن لا یطاع».

* محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۴۹۷.

در این صورت مسؤولیت و تکلیف علما چیست؟ آیا می توانیم بگوییم فاقد تکلیف هستند؟

آیه الله مهدوی کنی: خیر، عدم مسؤولیت در این مرحله به این معنا نیست که هیچ گونه مسؤولیتی متوجه علما و فقها و آگاهان ملت نمی باشد، بلکه در حدود امکان وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و حداقل مسؤولیت اعلام و آگاهی دادن بر عهده آنهاست؛ چنان که امام خمینی - رحمة الله علیه - قبل از انقلاب عمل می کرد؛ به عبارت دیگر، اقدامات فرهنگی و رهبری دینی مردم همچنان وجود دارد.

ظاهراً حضرت عالی عصر غیبت را با عصر حضور به واسطه عصمت جدا می کنید؟ بفرمایید

رهبری سیاسی معصومین و غیر معصومین چه تفاوتی دارد؟

آیه الله مهدوی کنی: نخست، معصومین با فقها در جهت عصمت فرق دارند. ولایت فقیه از باب حجیت است نه عصمت؛ چنان که تقلید از فقیه در مسائل شرعی از باب حجیت قول فقیه عادل و قول خبره موثق است، نه از باب عصمت، برخلاف قول معصوم که حجیت آن از باب عصمت است.

دوم، هر چند ولایت و حکومت بر مردم تحمیل و اجبار نمی شود، لکن بر مردم لازم است که ولایت معصوم و فقیه عادل را بپذیرند و در این مورد شرعاً آزاد و مختار نیستند، هر چند از لحاظ تکوین آزاد و مختارند، یعنی عملاً می توانند نپذیرند، ولی مانند سایر واجبات ترک آن حرام است، برخلاف حکومت های مردمی که پذیرش را بر مردم لازم نمی شمردند، البته اگر نپذیرند ضرر کرده اند، ولی در حکومت معصومین هم ضرر و هم گناه است.

سوم، برخورد معصومین با مسائل اجتماعی و حکومتی معمولاً برخوردی است که قابل تأسی باشد، یعنی اسوه بودن معصومین در این گونه موارد نه به عنوان عصمت که به عنوان یک انسان مؤمن و مسؤول است، زیرا عصمت موهبتی الهی است که مخصوص به خود آنهاست و از جهت حجیت قابل اعتماد است، لکن به عنوان اسوه و الگو بودن نمی تواند ملاک قرار گیرد، چون مردم خواهند گفت که پیامبران و معصومین تافته جدا بافته ای هستند و ما نمی توانیم مانند آنها زندگی کنیم که به قول شاعر:

کار نیکان را قیاس از خود مگیر گر چه باشد در نوشتن شیر شیر
 پس آنچه می تواند ملاک تأسی قرار گیرد، این است که آنها نیز بشر هستند و در
 میان مردم زندگی می کنند و تمام خصوصیات انسانی و مادی مردم* را دارا هستند؛ با
 این حال آن گونه پاک زندگی کرده اند و به این لحاظ خدا می فرماید: «و لقد کان لکم
 فی رسول الله أسوة حسنة»** و با توجه به این نکته ظریف است که حضرت
 علی علیه السلام هم می فرماید:

الوان لکل مأموم إماماً یقتدی به و یستضی بنور علمه الا و إن إمامکم قد اکتفی من دنیاه
 بطمریه و من طعمه بقصریه و لکن لا تقدرون علی ذلک فأعینونی بورع و اجتهاد و عفة و
 سداد؛*** شما مانند من نمی توانید رفتار کنید ولی با چهار چیز مرا یاری دهید: ورع،
 کوشش و تلاش، عفت و پاکدامنی و راستی و پایداری.

نکته چهارم، به لحاظ همین نکته ظریف، معصومین همواره خود را در برابر
 خداوند گناهکار می دانند، هر چند گناهان آنان از سنخ گناهان مردم عادی نیست،
 ولی آنها به لحاظ آن که خود را مخلوق خداوند می دانند و همه چیز را از او و همه
 کمالات و زیبایی ها را در او و از او و به سوی او می دانند خود را در برابر این همه کمال و
 نعمت و لطف همواره ناقص و وامدار می بینند و گناهکار و مقصر می شمارند و در این
 اقرار و اعتراف صادق و جدی هستند و اظهار عجز و تقصیر را نه برای تعلیم و تربیت
 دیگران که به عنوان وظیفه در برابر خداوند متعال انجام می دهند.

نکته پنجم، با توجه به این شرایط و ظروفی که آمد، معلوم می شود، کلماتی از
 قبیل اظهار خطا و اجازه انتقاد در امور اجتماعی و خود را مافوق بشر ندانستن و حتی
 اتکای به خواست مردم در اعمال ولایت و قدرت همه و همه برای ایجاد ساختاری
 است در حکومت که برای همیشه و تمام ادوار و برای تمام حکام قابل تأسی و تداوم

* «قل إنما أنا بشر مثکم یوحی الیّ...» «کهف (۱۸) آیه ۱۱۰»؛ «لا أعلم الغیب و لا أقول إئی ملک. «انعام (۶) آیه

۵۰»؛ «و قالوا ما لهذا الرسول یأکل الطعام و یمشی فی الاسواق. «فرقان (۲۵) آیه ۷».

** احزاب (۳۳) آیه ۲۱.

*** میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۵۴.

باشد. در نهج البلاغه کلماتی از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام هست که از یک طرف دلالت بر عصمت و امتیاز خاصی برای اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد و از طرف دیگر، در مقام اعمال ولایت و قدرت و سیاست با اتکای به آرای مردم و مشورت با اهل حل و عقد و مهاجر و انصار احتجاج می‌کند و از سویی به مردم اجازه انتقاد از حکومت می‌دهد و خود را جائز الخطا می‌شمارد. اینها هر کدام به جای خود یک روی سکه ولایت و امامت را نشان می‌دهد، هر چند هر دو روی سکه امامت و ولایت در امام معصوم از یکدیگر غیر قابل انفکاک است، لکن با توجه به این که حکومت و ولایت معصومین باید آسوه و الگو تلقی شود و برای همیشه قابل پیروی باشد، امام معصوم قطع نظر از مقام عصمت، حکومت را اداره می‌کند و آن را با نمودی از حکومت عدل و آزاد که حافظ حقوق مردم و ضامن سعادت عموم و بارور ساختن تمام استعدادها و آزادی‌های مشروع است ارائه می‌دهد تا پشتیبانی از حکومت به طور طبیعی و با اختیار و علاقه عموم دوام یابد، مردم در جهت اجرای اهداف نظام اسلامی و دفاع از آن خود را مسؤول و موظف بشمارند و خلاصه حکومت را از آن خود بدانند و خود را از آن بیگانه نبینند و در پاسداری از آن کوشا باشند و از فداکاری دریغ نکنند. به علاوه حکومت‌های آینده با تأسی به آنان برای مردم و آرایش و پشتیبانی آنها احترام قائل شوند و آن را دست کم نگیرند.

نکته ششم، حکومت اسلامی در عین حال که متکی به آرا و پشتیبانی مردم است، اما باید دانست که تصمیم نهایی و حرف آخر را باید از قانون شرع گرفت و مشروعیت کلیه اقدامات حکومت منوط به اجازه شارع مقدس و در چارچوب اذن و اجازه خداوند متعال است و این اجازه و اذن باید از طریق مأخوذ شود که حجیت آن از لحاظ شرع مسلم باشد و همین نکته بسیار مهمی است که فارق میان حکومت اسلامی و حکومت‌های مردمی از سنخ غربی و دمکراتیک است که آنها مشروعیت قانون را نیز از خواست مردم و توسط نمایندگان آنها می‌دانند، ولی در حکومت‌های الهی مشروعیت حکومت در چارچوب قوانین شرع مقدس است و مردم موظف به اجرای آن هستند. و خواست مردم تا آن جا متبع است که با اذن و امضای شارع تنفیذ

شده باشد، که این خود بحث مفصلی را می‌طلبد که رضایت شارع به طور عموم یا خصوص چگونه و از چه راه احراز می‌شود.

با تشکر مجدد از حضرت‌عالی که وقت خود را در اختیار فصلنامه علوم سیاسی قرار دادید، چنانچه مطلب ناگفته‌ای است که یادآوری آن را لازم می‌دانید، بفرمایید.

آیه الله مهدوی کنی: این جانب نیز از دست اندرکاران فصلنامه سپاس‌گزارم و برای آنها در تحقیق و نشر معارف و اندیشه‌های اسلامی توفیق بیشتر آرزو دارم، خداوند ما را از لغزش‌ها باز دارد و به آنچه رضای او در آن است موفق بدارد.